

در مسائل منصر فرمد

تی خود شان را بوزاشد اگر هر روز میزبند هر یک مینابند نه کشند حتیا طا برا و در نکند
و اگر راجبه میوند هر دو لامپین کشند و آن فرغه بیند از نده هر کاهه با الوعض رکن نگفانه
هم سایر را باید صاحب الوعض ضر کند علی الاموط و اگر مسناجر نباشد بازن مجید مال
الاجاره را خرج کند هر غذاء منجش و امثال اجور خلاف مذکوب هم میتوان زاد بله بطفلم
مکرانکه بخوردن طفل بخشن شود بلی بخوان و ادن جائز است هر میان اذان و افطار میازن باشد
موالات ناشد همچنین بخواه بشیر فاطمه هر آواتا امام شرط بینش که مصل امودن را بشیر
هر معاشر با ظلمه نایاضر دو بالش بصیر شرع تاعلم بحر متین ندارد و لحوطه اینها
امت هر وصی هر کاه نتواند وصایر خود را ثابت کند هر هنم که بتواند مال هست را بردازد
ربما زای ثبت بخواه و صیت صرف کند جائز است هر کاه در حال اضطرار وصیت مبلغ کی
صلح کند و بعد بخواند بردازد تا بقدرت ثبت مشود و صرف کند جائز است هر هر کاه وصیت
در بضرف را بآشند و بداند خس برد هر میت هست یاد من دینک و فارث بیند هد باید هد
و هر کاه ندهد صنان ام ام هر کاه ببر بینی که یکی مال دیگری ای پسر بغير حق و لجه بینی که
نکزاری میاصاحبین را املا کنی بلی مستحب است مکرانکه ضر کلی بآشند و صاحبین بخواند یک که
باید اعلام کنی در اینحال هر زیارت عاشورا در هر وقت از اوقات میتوان بعمل او زدحتی در شی
و در حال ضرورت لعن و سلامش را در حال زره دفن میتوان خواند هر شخص فضع علامه و
فضد خروج از فرض کرده نافوضه نهادش را نهانم کند هر ددخل اقامه وحدت رخص ناید
خارج نشد و خروج ببر تو ابع بلاد ضر ندارد هر هر کاه ضعیفه فضل قائم کرد و نهاد
نکرد که خایش شد بعد که پاک مژه نهادش را نهانم کند مکرانکه از فضل اول بکرد و دیش
از انکه نهادی بکند هر خلط سینه پاک ملغ در فضاد هن اند فرو بوند حرام نهیا شد
هر کاه اصول دنیا احوالاً بذا نه متفصیل کفایه میکند اگرچه نمیزند هد اصول دین و
مذکور هر دشت کوشش را نیز همان دفعه نیز حرام بودنش در اکثر مردم هر کاه و جو
باید بغير حق و انسان خص فوف مشود و ممکن نشود بخواهی و علم داشته باشی که خس در کفر

بعد از
بعض

نیز مواد
در

صیه بینی
نیز مواد
در

نهاد
که از حق
نیز

نهاد
که از حق
نیز

رسانی
که از حق
نیز

هست با پنده بین صرف خسک کن از اقامه چیزی اگر بینی که طلب کار نداشته باشد که وارد بطلب کار باشند
مند هنوز بطلب کار نباشند و اگر بینی که وارد بطلب کار نباشند هنوز بند هم رؤوف مظالم را
شخص فضیل را نهاد خود میتواند داد بشرط آنکه ایشان فضیل باشند و ایشان اگر خواهند باشند باو
بینند مالکند و مختارند باو بینند اگر خواهند باز اور رؤوف مظالم را هند نداشند از اشود صر
شخص را رؤوف مظالم را کرفت مالک شد بیند میتواند داد و هم چنین مستید خسک کرفت و مالک شد
لیکن داده ایشان را داده بینکه بعضی از افشاء فتو و معصیت هست که با اعمال بیول میشو دمث
شرایط خود را هر شخص طلب از میت داشته باشد میتواند باز ای خسک نیار رؤوف مظالم حساب کند با
بر لحیاط هر شخص ادعای فقر کرد کفایه نیکند قولش مسموع است اگر بالدار نمیدانسته او وفا
و لحو طه حضول ظن است بغير مش هر سیار است با دعای شخص نایب میتوود مکار نکرد فبلد مشهود باشد
بینادت یا مظنه تردیک فعل حاضر شود هر مال بخوبی که ممکن شود بود شام و هنوز باند
صد قرب هنوز هر کاه عبید مثلابند اذن اقمال افاده بردازد و از این پرونده شد با مالش و
خریدار از
اقبل بر ساند هر مکروشیش را مثلا سوز ایند کنایه نیست اما کراحت دارد هر اصرار برو
صفیره مویه نکردن از همان کنایه نیست بلکه تکرار از کنایه صیغه دیگر است اگر در ملک و نیمه کنایه
است هر کاه شخصیه مطنه ضرر دز سفر مکم داشته باشد تغیر شرط جای است هر اگر شخص جلد
سوه امر دومند فیباشد و منایه و اهمال کرد دز دست کردن ان هنوز طوف را بجای است کند
هر شخص کنیه خود را که لسو و مثله و مقابله نکرده بنکاح پیش میتواند دارود بل اشکال
هر گاه در خور اممه عاد را جایی که مترجم نیز همین شود اشکال دارد هر کاه شخص باز بجهنم
خرج طفل نیکند و طفل فضیل امیر میتواند از این عرض رؤوف مظالم حساب کرد لحیاتاً طا ماذن
بجهنم نیز باشد هر شخص خانه اجاره و دعیین نکرده که کی زاند شاند هر که زاند شاند هر که زاند شاند
هر اسم مبارک و حضرت فاطمه عجل الله فرجها را که بجهنم نیز زان زنان بزدن کراحت دارد
هر کاه کبی عالی عبید بجهنم ده مالک شد نش مشکل است هر ضرر ندارد اینکه سلطنه میشو دار
نفر میگیرد نفویه چه حرفی دارد باشد و چه غیر از بنا بر این از طلا اشکال دارد هر کاه

کی مر اپنے اپنے

شخص و صیحت کند کہ فلاں عبد مرازاد کیند و بیت تو مان مثلاً باو بند هندو تلش افغانستان
و قزوین فیصلہ نکنند چاکم شرع یا وکیل اور اکر نمکن نشود عذر دل مومنین حسنه عنوان او را به
کو بیند و بیت تو مان زما و بند هندیل آذن و ارش اکر نمکن نشود ضرر ندارد هر کاه شخص اعطا
باهم رسایند که خرچی رفق و بروکشن خود و عیال و اجنب المفعله را بقد نیز دارد و عالاد در بین
کشن هم قبی نیاشد که امر معاشر بدل نیست بناشد نایاب ایجح بروز مرگ اسکردن مردم زا بولجت لھی
کردن مردم را از حرام مواجب است با اشاره ای و امر مستحبان و نھواز عکوهان کردن مستحب است هر کجا نا
باکفار بمردان و اجنبیت باذن امام ع فضل کار و شفعه است هر دو بیم و میم خانه که شفعه ثابت است
شرط است که مثاع بناشد میاد و کن و زیاده از دو کر خلافت هر کاه شریک طفل بناشد باغایت
بناشد بعد از ده سال مثلاً بالغ شود یا لعا لم شود فوراً باید شفعه بکرد بہما مبلغ که مشتری
خرید ایت هر جو شفعه بوارث هم میر مسلم هر کاه بجهه نیع مثل صلح یا هبته یا بغير اینها منطبق
کند شفعه بذار و فضل دزا فراز ایت هر کاه شخص بالغ عاقل خواهیست افراد کند که فلاں
قد دعا مال فلاں بزرگ قدر من ایت یا ایام ایت نزد من ایشند بعد اذان انزوا انکار کند مسموع نیست هر
اکر بعضی اذانها استثنائند مثل انکه بکو بند هند تو مان مال فلاں بزرگ قدر من ایت الایم تو مان بعد
تاں بکو بند و اکاڈ و تو مان حقیقت افراد بہی بخوبی مان شده اکرانکار بعدش منصل فایشند هر کاه
سوال کند که بخوبی مان مال فلاں نزد دست بسرا شاره کند مشکل ایت فضل در غصب ایت
هر کاه شخص سلطنت ایشند بآمد بعال غیر عدواناً ای غصب ایت هر کاه در مسجد کسی دخلے
بکذا زد و بکوی عدو فدا زاد راجحا عاز کند صحنه نداش قبیل از اعراض ای شخص اذام کان مشکل
هر اکر و حلش بیک مہری بآمد مشکل ایت سلطنت او مر اکر کسی بوكاکت غیر رجل بیندازد عیشه
ندازد اکر کسی فضول کا از برای غیر رجل بیندازد مشکل ایت هر اکر فیان طولانی دخل بیندازد و
خود نیاید بیکان خواهند نداز کند و هر ای حال او ندازند بچند دفعہ ای دخل او زاویه ای نداز کند
منازشان صحیح ایت و اکر ملت شود ضام ای نداز ای هر اکر بحل اور ای باقی کن از دو و قبی که سجد بیم
روزند مسجد و میر مسلم خادی شک و سینه مصلی واقع شود ای نداز صحیح ایت هر اکر شخصی فرستی فا
در زین وقف مثل مسجد و حرم میندازد و راضیه بناشد که خلق بیان نداز کند فعل حرام کند

امت اکرم شاخصین مکان امانت فاکر مظنه هم برضای او حاصل شود برگوان نماز کردن مشکل است هر اکرم جمیع جانی فرخوار احوال خود شان کرمت اند بکار و آدشود میباشد ایشان بجز احتمال رجای ایشان شنید کند صحت نماز ش اکر را پس نشوند مشکل ام است هر هر کاه از درسته و ناجمله مایشان بضرف دیگر اغیر کنند و نلف کنند صنانه هر هر کاه طبقه میز مال غیر این لطف کنند صنانه میزه باید بعد از تکلیف از عینه براورد هر اکرم مال غصبیه ام است هنوز سبید مثلاً و عنین باشند مالک شکط برعینه از دو هر کاه قدر بفرجه عینه نداند بخت ایشان که وجوع کند هر یک هم چنین ام است در قیمت هم هر هر کاه مالک مطالبه مالک شر فرازی کرد دیگران فارغ میتوانند حق غاصب اقاموا خذه الهمی از ده هر مال غصبیه ام است هر کی اند باید صبا اجتنب بر ساند ما فدره ام دفاع عکس در تصدی بد هد و لمیتا طا مادن بجهنم داشته هر هر کاه شخص مثلاً بقوی غصب کرد دید یار و مایکشی کار کرد و طالکن هان را بعلیبد باید همان عین زاره کرد اکرم موج ضر کلی بسود بحق اصحاب هر کاه عین معذم شد و متعذم ام است ندان باید اکرم مشکل امانت مثل ایشان و اکرم قیمه ام است دیگر از بده هر کاه میعنی مال مخصوص بجا از این از از دکند کفایت میکند هر کاه که زاده شده مالک و هر کاه مصالحه کنند بجهنم بسود دید عین جانشیت مکانه عین عینیت بنامشده مالک عالم باشد ده در صورت مصالحه کند هر هر کاه مال مخصوص بزمثلاً دنک کرد نادو خدا جو شد و ختن باو میز می دام امارتک باو هر می ده اکر نزد فایضه ناید بزنک ارشی باید بد هد هر هر کاه طبقه چیزی فخر بده و وجه ایز از داد و آن هر چیز اخور باو میشید افحجه بفرسند مشکل ام است همایش بودنش هر هر کاه کاوی غصب مثلاً شخص بزد چند کار کرد و سیران منفع شد باید تمام منفع شد با کار و صبا اجتنب دکند دلایل داشت هم که بضرف دو غصب کرد و ناعلم فعل خواه کرد و تو به کند و احیاناً طا نماز و عیشات دیگوش اینه مانع اکل کن شنید قضائید اکرم میکن از اداء این بود و اکر جا هفل بغضب بود و قیمه که عالم می دام اکل و اینه منفع شد اذان بوده صبا اجتنب دکند و قیمه که بغا اصحاب داده و خریده از غاصب مطالبه کند اکر جا هفل بود و اکرم عالم بغضب بود هر کاه عین مال خودش باقی ام است بکیر ده و اکرم باقی بذیت چیزی باو میز می ده هر هر کاه مای از دنست طبقه عین میگوون کرفت اکرم بولی ایشان ند هد ضامن ام است هر شخص دستک کم نیچمه و فرو هر جو انسان

بیادی بود ملامش هست اینچه دارد مند هند و فامنکن است غفار کفایت هم نیکند باید آنچه
 نمیریست ظاری کنند و بد هد مر هر کاه سر برآورده که ظاری بد هد بخشنان خود روزی بچشم اهی کنند
 بیکند بخشنان میزد هد و اکر نگاه دارد و زنده شاهی مثلا مشهود بدهد اکر زاضو کند ایشان را ده
 شاهی بدهد و آلهه ایان بچشم اهی باید هد بایس مر باشد هر دین غصی خاصلش بازار عامت بلی احوث
 المثل بود مه زارعامت مر سخن مثلا میک فلو من اذ طفل کرفت بدهون و جم شرعی بخل پول خود کرد
 میک پول ایار بول بشی بدهد اکر چه حاکم شرع نایمده هر کاه بزولعت بد هند ان زدن عصر
 میشود و دین بود مر سخن هنگ میکه در مر هر کاه کفس عوض شود و بعد از این دهان کن ایش که کفس او را
 بوده اکر مثل ان یا پیش نراز کفس خود شست عوض کفس خود نصرف جای باز ایش لکن بعنوان فقا
 و اکر هبڑا هست نصرف کن و زیاده قیمتیش را بیغفراند و اکر ندایی که از کیست اکر کر از دزه
 قیمتیش فضد مالکیه خود کن که مباح ایش اکر بقید در هم یاری ایاده نایمده نایمده بقاعد ملطفه عزیزان
 مر مایل که بند پیدا کند اکر بقید در هم نایمده نایمده بقاعد بقاعد عزیزان
 ولی او نظر نیافر کند اکر چه نصرف دزه نکرده نایمده نایمده مر سخن هم درون میخود و ده ملامش بروی
 میشود اقامد عی تظاهر هم نیتواند کرد او مطالبه هم مدعی بقیامت افتاده مر شاد عالم را
 بجهش جو پیمانه چیزی ازان نمیتوان نصرف کرد مر مال که زاده در هم و امر داشتی اکر صاحبین
 پیدا کنی مبده و اکر پیدا شد فضد ملکیکی ضر فدارد هر مرد که و فان کرد لباسی که از براز و
 امش کرفته بود بجهشت کسوه افق خواه پوشیده باشد ماینه مال دن بدن خلاف ایش ایش ایش
 مختلف ایش حساب میشود مر سخن خواه ایش بود مه ایش هست و ممکن ایش ایش ایش
 فخر شرکاری یافران بخواند یار و زه بکبری براش یا طلب امر دش کند و اکر اجلس و سید و لذا
 نشد باین حالت خلد خشناخت را اضافی میکند ایش هر کاه شاخه دزخ میوه زار دزد بوا
 باغ بیرون ایمه زاده کن از دیگر صاحبیش میوه ایش بخیند حرام ایش و هم چیند دزد و کوچه هر
 دیگنر نایمده زاده ایش
 کرد و اند باقی ایش
 میشود ایش ایش

شود عیب نکند که در حال هر دفعه باشیا و اگر نمک نشود غاز ساقط است تاریخ نمک اذاد
نایض انجام او در راکردن آن بواهد همانند پارچه از صاحب خوش باعزم نمک از خاکه شرکت
نمایند و اگر نمک نشود پیش خود اجاره کنند و غالباً اجاره را بصراحی بر ساند صراحت و تحریر
غصه مثل اوز را جنس کردند بغير حق درست باشد کنند و اگر بقیه خاصی و اخلاقی
کردند همان الحال نمایند کنند باشیا و فضل از زیارت نمک بر سر قسم امن اول آنکه نافل
عین و منفعت آنست چون غالب افتاد بمعنی و مصالحه و مبتوق و دنایه و جعله و فرض و هبته ضایعه
بعضی از صود و پیر نافل عین تهنا امن چون ملکی که در اجاره غیر طاشد میرزا فل منفعت آنست چون
اجاره اما شایع بود و قسم امن اول ربویه و پیر غیر بوبی و اینهم برد و قسم امن عقد و معاملات
اشاره ای اشاره ای امن اول نقدی ایت و پیر نیزه نسیمه من حاضر امن دیگران موجو زن
اعلام سه سلف که علکی نیزه جهان امر کلی بکالی که ریحان هر دو مؤخر امن و فاطمه ای ای ای
نقدی چهان امن ای ای ای کلی تکلی مثل یکن از کندم نزد قم سلک و یال برده مشتری و پیر
جزوی بجزی مثل اینویال معین بان یکن جنس معین اما صیغه هر کاه هر دو معین باع بکوید
بعنی هدایه ای ای ای مشتری بکوید فبلت الیع لفسیه یا اندک هر دو غایی و معهود باشد همان باع
و مشتری باع بکوید دعبنک طاعلم بآعلم مشتری بکوید فبلت الیع و اگر وکیل باشد و کاه
عن نوکلی بعثت موکلک هدایه ای و طائف این ای
نامند موکلکی موکلکی و دزه بول موکلکی بکوید و همچنین اگر این نامند بعثت که کاف
میکوید سیم کلی بجزی ای
بالنسبة برای این الملاکت و این چهان ای
نقدی و صیغه ای و پیر و لپیه که همراه ای
د هد و کثر صیغه و مثدا بیضم همراه ای
جهت حفظ فقر خود و عیال خود کم غیر از آن نمک نشود و احوال بحیث ای ای ای ای ای ای ای
دو قیمت متحمی ای
کریں مال فاید و همچنان مکروه ای ای

مینه فروشی و قضاوی و شرعاً فی وقایله مثدن فاما شرعاً جوز دکری و کسب طفال و کشا
کل چنان اب غر خام در اموال عیا کشند و لجه فعلم فران و چادر کردن در ربا و لجه خصبه
کشیدن چوانان و معامله کردن با ظلمه و ناکنایی که هرجم منکر و میتواند باشی برای این
و کسانیکه صلح عیش نداشند مثل بدی و مانند آنها پیغمبر خوارمت خواه و این چند نوع ایش
سیع شخص العین مکوجه های ای که مستثنی ایش در محل خود و مابغات منجش که با ملطفه هر داشد
مکوجه های ای که مستثنی ایش در محل خود و یعنی سیع خوارمت چون انتقام اعمال فعل قبیح و خرام
طبل و بن و سرفا و شطرنج و بیت و مانند اهنا و لخاذه دادن خانه و مال با او کش از برای هجر ها
که خوارمت از قبیل خل شراب و سواری ظالم مجتبی طلب کردن و مانند اینها و مبايعه هجر های ای که
اعانت بر معصیت شود میم مبايعه هجر های ای که دل ای اینها نفعی میباشد حیا این خوارمت خوش
کشی صلح اکرم هجر بر کلعد باد پوار جامد مطم و قار فاز و مثلین مرغ بازی مایعه خوارمت
و غذا خواندن خوارمت لجه فران خوارمت تاذ فران و دروضه معصیت فتح عقابی مضای
و نوحه کردن از برای هیئت داجون کرفتن بنو هر باطل و خوارمت داجون کرفتن از برای هجو
مؤمنین و احمد کرفتن از برای عیش مؤمنین و دروغ بیش و دشمن چشمی و دشمن اذدن و بد
کردن کبوکه مستحوی مهدح و عذر این واجون که فتن از برای بعلم دادن مسائل و احمد بعلم داد
و بعلم کرفتن سخ و هم چینی کشی ملا ایکم و حق و مانند اینها از اعمال مجرمه علام خوارمت ای همچ
خوارمت لجه فران بوجزی کم والجیش بجا از دین ای ای انسان بالذاتیه والج عنی
نابشد مثل غاز و حم ولجه کفایی مثل غسل و کفن و دفن میش و هم چینی شهادت دادن و مقدم
کردن و مانند اینها از صناعاتی که نظام امر معاش و ایسته با اینها ایش ای ای بعیض بزد و قسم ایش
یکی سیع قطعی و یکی سیع دشتر طیار و این کاهی و رجه معاطات هم میشود اما شرعاً مانند
زمان معین نابشد اما شرعاً چیزی بیع و شرعاً چند هجره ایش اول انکه باید مرض و شند و شیری
هر دو باللغ نابشد و معامله اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشند مکونکه ایش
معاطات نابشد میان دو بالغ دویم انکه نایع و مشهی غافل باشند که دلکه خوبی و مدی
نکنند عرفای سیم کنند بایم و مشهی هر دو دشید باشند یعنی دلکه نفع و ضر و نکنند دامور

بر علیه اندک یاری را مل ماند که نمایع داشت

که لا بتوح حالت ایشانست چنانکه فاعل و مفعول و مفعول و مفعول و مفعول و مفعول
 مالک یا وکیل یا ولی با وصی با مشغیر شرک مکری پیغام فضول که محتاج با حاضر میباشد شرک ندانست
 و مثمن هر دو معلم و معلم و باشدند بوزن و کیلو و وزن و عدد دو چیزها یعنی موزون و مکبل و مزروع و
 معدود باشد که دفع جهات کند هفتم اندک جسوس ثمن معین باشد هشتم اندک آنچه با این امتناع
 میشود مالک ثمن و مثمن قدر دست بودیل و دست داشته باشد و بعد اندک خواه امتداد باشد و پس از
 درهم و بالعزم امتداد هفتاد فنا با اندک خود چون مادر و خواهر خود را با عنایار داشت از فعادت
 کرفتن معاوضه یکجنس که بنا پیش بوقت یا کیل بوده در ذمان صاحب شهر چشم هر چند در ذمان قضا
 چنین مبنای باشد و لکر شک داشته باشد که در آن ذمان مکبل نامورون بوده یا بیور معتبر نبا
 ملدم است بشتر اندک بنا ایشان بی اعتمادی و لای ای این باشد و موعدهم زیاد شد و چنین بوجو و کند
 یکجنس مبنای باشد و اکار و زبا کرفتن و فیله کند تویه تنها که اینه بینکند بر این دفعه زانکه زیاد دنی دنیا زاده
 صلاحیت داشت که این مصلحت کند و هر کاد عین چنین فاضم کند بپی از غوضه که کمتر از دیگران است با هم در طرف
 اکرم شنیده باشد دنیا بذیله و اقوی اینکه میان بذر و پسر و شهر و مملوک شخص و مالک و مسئلا و کافر
 خوبی تایید و فصل در پیاع این هر فایع چنین زان باد مبنی کشید اکر زیاد دنی خارج از فمغارف شا مند
 که وزن محبوش شود ضرر ندارد هر کاه طفیل را بفرشی که و جسمی زاید هد و چیزی را بکسر داشت که معا
 نای او صحیح باشد و توییان که صاحبیش بعنوان هیبه و هبیه شو و اکنار کردہ بواسطه اطفال نظر فکن
 هر قرایل و مسجیل و امثال ایکافر هم نمیتوان فرمخت بنا بر اهون هر معاملاتی صبیع هم صحیح نیست اکرم بونکا
 ارجامیت خالک باشد مکرانکه بقین کنی که عوصن مالک دسید که معاطیان میان و مانع مثده باشد هر
 در ذمیح عفو و صیغه فارسی چاپی اینست مکر عقد نکاح که اهون طبعی بود دست هر پیغام معاطیات و پیغام
 حضوری هر دو ارجامیت میباشد هر کاه شخن بذه کار بدانند که چه قد بود تمدن هست و طلبند کار نه
 داند و اعلام نکنند و این همیشی فهم و صلح کند صلحش صحیح نیست و آنچه طلبند کار کفر نه صبوران
 نایند هر پیغام معاطیان نبصر فنکه موحیب نلف مودع چه در مثمن و چه در مثمن فایمیر و مسکن که فتوان
 چند کرد که از مر میشود هر فارهیمه و کاه و دیشکل امشمثلا و دنگال و دسته همیشیه و پیشیه همیشیه و مسکن
 فروختن بدرون و زن ضریبزاد اکر حیم در پیغام بلاد بوزن بفر و شند و چیزی که زیعی و عکی غیر اینست

بوزن همیتوان فروخت هر حرام این بیع و شراء و اکساب بایعیان هجنسه هر جا پذیری بیع و شراء را باعث
شنجش که قابل ظهیره نباشد ملک و حق نجیب که در خوان در فریاده ایان بیون تقدیمه با او احتاط هر
جلد مذکو دعیه مذکو که مشتمله ماثله مامتد بعشر جا پذیری هجنسه همان چنان که در نش جا پذیری
علاء الاحوال طهر اعنان متوجه که قابل ظهیره نباشد بعشر بیع و شراء اینجا جا پذیری هجنسه همان
این فریاده نکند هر اکساب بایع و شراء اینجا جا پذیری هجنسه همان اما اللهم لا تهونکه فاید مصالح
مال حاصل شود بل فریاده نجیب و اخوب است که انصافون و هئیت را از الله نکند هر اعانت هر معصیت را حالت
جا پذیری هر مسکو از جامد بیع و شراء پیش جا پذیری هجنسه همان اعانت هر اعانت هر مسکو که از عمال
ظلمه محروم بشود مه اتفاقاً فی حرام امته هر مال حاصل از قمار زاید و ای احمد لاجز د شخص صاف من امته هر که آن
و میتافه و سعید و سحر فعلی و تعیلم و فعلی و اعانت هر فعل اعنان اما حرام امته هر سلخت دن بروح حجه
و غیر محتمه هر د فریاده هر د باغل خمر و مسکو ای د شود ادن بی ضرورت و کرفت مظہ و بیع و شراء
مسکو ای د نهو و ای اس د فال السرقة عما احراست هر اجور بر اذان و اجرت بر غل حرام و اجرت بوندان
جامعته اما حرام امته هر حرم من عبیث مخصوص بیعه ای عیشی پیش ای د فرقی بیست عیان فظم و شر و حجی و
صیت و فایل و صفعه خنادره مصطلحه هجوس و بستان و هنایم حرم شاسدا ای عبیث هرسیت مومنین داشت
مومنین حرام امته هر عذر و نداینکم با اعشار ضرب مامتد با اهل د قم هم حرام امته هجوسی هر د کیل ای ای
خلاف اینچه معین مدد داشت بل دون فریبه حالیه یا لمحوی یکند جا پذیری هکه لمحه ملکه مذله صاف امتد د هم چیز
آنچه باقی ای د مکو موكلا جازه کند هر اجور خاص علی اکندا زبرای خود یا عیز د زان ذفان جا پذیری هر حفظ
کتب ضلال و تعیلم و فعلی و بیع و شراء پیش بر لذا جا پذیری هر امتدادر ذکر د جو و میز و
خر ما و زینه د و غز فعل امته رضوی که خلو د رنهی و احتیاج با اسند هر پوشید مر د لب ای اس حور
حضر و طلاق ای د بدن ضروری شجا پذیری هر د لب ای ای مخصوص بین و همچین دن لباس مخصوص هر د زان پویه
در حال اختیار حرام امته هر نفع رکنا ای اذاده ای ای هنار سخن جا پذیری هر خلاف و صیت و وفق
یز ذکر دن موجه صنان ای د هر هر کاه مخصوص کتب خود قرار دهد کفن فرشی و کند مر فروشی بلکه مظلوم
طعلم فروشی نکروه امته هر خطوط فرانوا بمعرض بیع و شراء د اور دن احوط نزکت هر هر کاه اطماع
چهاری بیا و رنداز برای وبل و ولی نهاده ای دنها ای دنها صرف ها نظری کند هر لک کرفن مال ای د

وَهُوَ الْمُحْرِمُ الْمُحْرِمُ الْمُحْرِمُ

که لزوماً لجهنم بینیکند و ظلمه و طیال و عماش طبله و غشار و خواهنا متنی این هرگز نکه معامله کردن
 با اهل فرهنگ و کبوکه لا ابابی این را ذکر نموده و اذیت را اخوان متنی هر معاشره با اکار و دزوی
 العاقابه لازم هر مثل کوچک و بزرگ هست هر کاه پس بروز وزن و کیل و عدد و افع شود و بو اوضاعه
 هم باشد بدهیها مباح نیست بصرفان بلی اکرم ممکن نشود و ته کردن سبل اجتنب از راه مقام ها لش میتواند
 بصرف کند و جایز است از ادخان طرف متعارف را مثل دوغن و مشیر و غیره لجهنم باشد و قسم منعاف هر
 هر کاه باطل باشد بیع نابع و قصیری هنام است بیع و مث زاهر کاه تلف نمود هر بفرق نکوفن مناب
 بچه و عاد و پیش از بیان مژده بچراز ماد و مختصر انسانی دان مکروه است و حوصلش معلوم بسته
 در بجز این هر چیز های که موجب هر بیشود صرف چنون و سفر و فلس و مرض نمود است و مخصوص میباشد
 هر مفلس مکر ما ذهن خاکم و هر سر بیض و ماده از تلاش اینست بنا بر ولی هر علامه بلوغ اینات بشرطی اینست
 در دعایه فاید برای انجاز پایانه سال تمام در مردم و نه سال هم از زند را آوار و میدن
 مو در میث در بند بدن علاج در شار و لجنه و در دماغ و کوش و زبر عجل و سینه و در میث هر کند صدا
 در خلق و در میث هر خلقوم و سند و امثال اینها اکرم موجع شد و معتبر هست الا همچنان نیست و همچنین
 در حمل هم علامه سیوط بلوغند هر شخص هر کاه مرد کند شهر هنخل یا سایر فواید که جایز است بخورد اینها زا
 بیش عاجت از درخت بپرط اینکه ضریعه داشت و میواداش نکند و هم زاده بزد هر چیزی در صوفی که علام با مطلع
 بعد رضا صاحب تلاشی فاید اینها از در و قصد بایجا از فشه فاید هر شرطی در بیع صرف فقا بعض
 عومنی پیش از بفرق هر هر کاه شخص بخوبی باس کنان یا حر را پیغظا هر نمود اینکه پشم فاینیه این باطل
 این بیع و در عوض هر بیع سلف فاید فیض میشود و اکرم مصلحه میشود فیض محاسن شهر بیش
 مثل بیع نسبه و صیغه مثل اسلیت با اسلفت الیک و فتویش ملطف مثبت فاید صیغت کفا نیزه میکند هر کاه
 هر کاه از برای بعض میان اجل فرادر دهد بقدیم این بضر باطل است هر کاه تمام میان باهض میان دین با
 بربابیع پیغز و میشده بدان دین جنبی فاید اسلفت جایز است هر شرط اینه عیش و جو میش مسلم فنه هم اکر فاد
 الوجوه مایمود در مر موعد باطل است هر جایز بیت بیع جنی سلف پیش از موعد هر کاه بفرق و بیش بشیو
 معنی ای بقیر معین و ای جایز من دنیلم این بیش در حال هر کاه و فان کشید با بیع درین اجل اجلیش حال است
 شوتم و ای جایز بیش هر شتری در بیع دنیمه بدل میان پیش از موعد هر کاه داد و ای جایز بیش بایع اخذ از

مدد و میثاق میثاق

کوچک هر ضامن

هر کاه نهضت ضامن منشی هر کاه من موعد شد باشد نهضتی فرد ادمی را اینها باید بخواهند
 هدایت صراحت هر کاه غیر خود هر موعد بدهد باعترف کان مشروط بدهد هدایت خدا را که از
 قدر مشتری که هدایت بگیرد مشتری باقی با مطالبه کند و بیع شنبه بسیه نادین بدن جامی بذیف
 بیع را از المال شرط است که بیع دهن را نبلکه اصناف آن و وصفیه و زن من را و دهان افزایش اهر
 کند تر و مشتری هر را باید بخواهد که این جنس را مشاهده خواهد که با اینکه ما خود بفرمودیم
 یا اینکه بخواهی از اسراری بود بمرد خویش یا اینکه بعض از اسنایم بود و با عیله لجه باعث جمل مشتری
 و ضرر او میشود که نباید لذت گفت هر شخص یا غیر بضرر و میل و سلط میود و درخت و زلعت و زیر
 از اینکه دینه و وزر اعشار را بایع امت هر کاه شخص خانه خود را فروخت بعیند و سلط و فرقا هاش
 را هشود و غیر اخوانه هست از فوقانی مال را بایع امت هر کاه بغير و میل شخص عیش بایکنی را بالام این
 غیر مساوی و مال ادیان را بایع امت و در سامران کلام امت هر کاه طلاق عقد اتفاق اینکه این میل
 و معن را حاکمیت و لجی بایس بعید بخواهی بخشن بلکه میای میباشد فضل و رفاقت
 هر کاه شخص مبتلا ده ریال فرض کرد ناطق نداشت فرض دهنده مطالبه همان عین نایاب احوط و داد
 امت اکر را باید هر صیغه ایجاد کنند که اینکند افرضشک و جوابش ببلند را قاهر فرض خسته دهنده
 مختار امت که ده هر قدر که خواهد مطالبه کند هر کاه فرض کند شخص خشی کند و سلط کند هر از این
 نایاب نایاد توکر فرض خواه امت هر کاه شخص خواهد مبتلا بخوبیان فرض کند و جهش را باین فکر داد و
 و فرض دهنده هم خاله بذیت جایز است اکر قوه و فکر اذ اکر دن داره هر کاه فرض دهنده مطالبه
 کرد سر موعد باشد و لجی و قی امت اذ ای اذ دزین مطالبه و هر کاه اها اکنند غاز من و عنایا
 و اجود نیکوش دو سمع و فکر دن مشکل امت احوط اعاده هم الوهان بعد از اذ دن با اسرار ضا اور
 هر کاه مفرض خالش و فاید بنش نکند بغير از من کن و عیش برای خدمت و اسبیلای مواردی فقوش
 شباهه دوز خود بعلیا اش و صر دش نایابی حالت مثل بیام و ظرف و فرض و غیره از ضرور تا این دلجه
 است غاییز هر کاه مفرض خون و فان کند و عالش بنه دیش نایاب دیغیر از کفن و فلنجتاج بجهیز ش
 بفکر و لجه دیکوچیزی از عالش و ارش بنه دیش نایاب داشت هر کاه مفرض خیزی نیلاشته باشد و طلکه
 میل اذ خال او را جایز بذیت مطالبه بکند اما احوط اذ امت که مفرض بعید قوه و فکر کس کنند ذیاد

بر کاه این مقتطفه

از ملکهای خود را بطلب کارده داشت و شخصی که قرض میکرد براو ز الجیث نیست اذ اکردن داشت میباشد هر کجا شخص مدد چون امانت داشت س بطلب کارش میبینست با این بازخواه کسر شرع و فقر اعتراف آورد و بعد علی الاعواعهم مالی که مخلوط بجز امر ناشد و شخصی که در حق داشتند و صلح شاهزاده نداشتند حسرا اخراج کند و باید فضفایله ساده و مصنف نیکوش ز الجیث داشت هر کجا شخص مالی هر قرض داد و ز غاید ترکفت و مخلوط غال طالع خود کرد و عین این الالباس با افرش یا مکان کرد و با همان امانت که خواه مامن نمیباشد که باعث اینها باطل امانت باید فضایله کند هر کجا شخص میباشد که مال غیر برزد قدر او امانت خواهد شد هر خود را بروی کند و هما میلک او بیفل دین باکثر ازان باشد باید مقام مالیک خود را بحسب احوال را باشد و داشت هر کجا مکنند

و زن ز اکر عین از افق احوال نباشد و آن باید اهناک از اهم و دنیا باید هر کجا اکنی که مشغول بعماطله باشد باید باشد صحیح شنا معاطله ڈالند تا بجز امانت پیش کرد و فتنه صرف علم بضم معامله داشته باشد و زن اکه تا علم بمحض این امانت نداشته باشد شخصی صرف میتواند کرد هم نیامن فاکراما بیع معاطا شیخ صرف هم نیامن هر یک یا مرد و زن

کردن بغیری که تمیز نمیتواند داد لازم بیشود و مشری هر کجا بصالحیت هم بروند هم مینمود و محل اثابه کام در حال اختیار اکر از هم در و مسوند بقرون و میشود و مجلس کام مینمود هر شخص مالی خوبد و وجه اثواند داد و شرطی هم قرار نداد مثل کوشش و میشود اور دقت مینماد اکر اهناک باید صاف شود بایع اختیار فتح داد هر کجا موعد هم خوبیده باید که اختیار فتح دارد اکر فاسد شود هر کجا شخص مالی خوبد و صرف نموده این از اهم نداد و موعد داده قرار نداد تاسیه و زنگ شیخ بایع اختیار فتح دارد و اکر بعضی را فتح کرد باعضا و جه زاده اختیار ندارد هر کجا شخص جوانی و خوبد و صرف نکرده درین سه و ز فتح میتواند کرد و هر کجا فتح کرد و ز بجهت از مون ملکه بجهت کار خود یا غیره مختار ساخت این هر کجا مصالحة شد باشد بلطف این مسنه و ز مصالحه شده فتح ندارد هر کجا شخص مالی خوبد و نیمه اهل بجز و نیمه بمن داده دو و نیاز باید بز میتواند مثل میتواند فتح کند بعد از اطلاع بزین ام اوزن این خیار و بعد از فوکل است کالکت این اعتبر بعینت و مث خوبیده این هر شرط بخت افتخ دوزه اند معین از بایع و مصیر و ناشی دو و ما امثالی قرار میتواند داد و شرط در زمان طویل مثل پاپند سال هم مثل میتوانند قرار ندارد هر کجا باع شرط کند که قایکنال مثل هر کجا رد کند مثل این دافنه کند در زین سال هم میتوانند فتح کند مشتری مینموده هم چون با پیغماز بروای خود قرار دهد که رد میش کند و هم ز ایکر هر کجا شخص مالی

که هر چون امتحان

سنه
هر کاه باعیع به
صف فرنجی
نامندگان
عده
بعنی میتواند
را ازد نمایه
محبی
نامندگانی
جهت که و تائید
تراد باشد او را تو
عنه ولایت
خل تاعل است
سرمه کار
در غیر خود قابل بازی
بر این که
کوچی و قمع
نماں و نمایه
شیخ از ساسن
جهت که نمایه
نه من عقلا
و نمایه
سبک
کارطلب

بوضف مذید خرید هر کاه بعده ذر دوست هنر باشد لختیار نایابع امث در مرکامدیت می باشد لختیار
با مشیر امث دستگاه ارش ندارد هر کاه شخص مالی بید خرید بعیی بعد معلوم شد که معیوب بود لختیار
فتحه ذار دستیری هر کاه رایع غنی و معیوب باشد دستگاه ارش هم ذار داکر فتحه نکند هر بلیغ حرام امکن
نمودن در قادیک باشد هر کاه شخص شرط کرد که موعد معین غنی ذار بدهد و امتناع کرد صرمو عالم
اختیار فتحه ذار داکر از ارام ممکن نباشد هر کاه شخص و چیز جزیل پیش از قبض پیکه از اند و تلفظ لختیار
فتحه ذار ده هر کاه شخص مثلا یکن کند خرید بعد معلوم شد که نصف آن مال غیر امتحیار فتحه ذار داکر
غیر مرضه ذار ده هر کاه مفریم مفلی عین مال خود را در مال مفلی به بیندها از بردازد و اکر بعده ذرف
مفلی نامند با غرما شرکت هر کاه شخص غنی معین خرد بعده باضر نامند اسخنان و از
بعید بینه هر چان امتحن مسلم الجر کافر شور بید هر خود و کروکید او شود که عنده مبلی بای و خرد باز
بینه هر کرد رخت بیوه ذار آن بیوه موهوم شد امال چهار سال بعد بای و بفر و شند و هم چین چهار و بیانجا
و مثل اینها را اینه موجود امته با اینه بعده بای و بفر و شند جا از امته باعین نامند هر کرد شنونه و مثل
آنها میتوان اینه موجود امته با اینه بعده بای و بفر و شند اقاد رخت بیود از نایابن ذرف
ذار دا بفر و شند ذرف اینه میتوان اینه بعده بای و بفر و شند اقاد رخت بیود از نایابن ذرف
صدد مشقال فقره بود هر شخص نامند بطل و حاضر معین بفر و شند عیین ذار ده هر کاه مصلحه کند قبض محله
شرط بینه احوط مراغه ایش هر چان امته من کند مثلا بفر و شند بید را بال موعد معین و نایابهان کند
حاضر نافذ بخند به هشت زیال و هر کاه شخص ده ریال طلب از دشغاه دیکه مثلا در و ریال شرک اکنند
و نایابه لحال بکر چان امته هر دسته سبزی را بعد هر و خان ضر فند ذر دز صوئی که متعارف نیلد نامند
اما نان بعده فرق خان احوط مصلحه کرد نه هر کاه همین داده مشیری میهن در دست باهم بافت مصالح
نایاعینه نلطفه سخان با صاحب اصلیش هست همک اکر خه بکل یا وزن هم دلاره ده نامند فصل در رهن
وصیغه و هن از هستک رجو اینست بلکم بغار سی هم کفایه میکند اما تصرف در رهون نایابه بازند
یکنیکر نامند هر عنین هر هون ناید مملوک نامند با از جانبه طالک مادردن در رهن ایان بود نامند
نایاعینه ذمان شرط بینه هر کاه حواله کند شخصی را بوند مالداری و بعد رنده فیله شد شخص میتوانه
مجواله کند ده او لی دجوع کند ذه او لی بزی امته هر کاه که که بیل شود مد یونی ذا که هر وقت طلب

کی مساقاً شد

اعجمی بکاره رہبہ داتا ارس مکر

کار طلب نمکند و حاضر کنند این خبر ملیو تو اصحاب این هر کاه شخص معاشر این شود و جمی این مذکور
رسکان طلب کیان و چه بز دست از متعاق بکاره ز عالم هر هر کاه فیں معین و دلیل بخوبی بخوبی بخوبی
حصالحه دهن بدن که ثامنون باشد یا فیں بین جایز است فصل در مساوات شر هر کاه ز میتوکه قایما
در زلفت باشد شخص بز داد و فوایع کنند بین معین از حاصل این که مال صلمت معن باشد صحیح است
مرا کر سیاه از حاصل دوخته ام از برای عامل دشند پیش از طیو شرمه با بعد که عمل نافی داشته باشد
صحیح ام که بوز باطل غیثه و هر چاره کردند رفع پاکو سفند که همین باشیر مسخر جایز نیست
آنکه مصالحة کنند حاصل و مناسب اهناز امر هر کاه ایجاد کنند کی زاکه ناز کنند یا العاده کنند خانه کم به
ذشیند یا زمینی زاکه ز لغت کنند جایز است هر هر کاه شخص معین کند جمله ز او چون از اسنلا انکه هر کاه
فلان مبنی و این ز از سده فریخ بکاره و بیا و قده ر بال عیدهم واکرا ز سرمه بکاره پیچ و باش
میدهم بکفته او کفایت میکند و قبول میخواهد فصل در وصیت این هر هر کاه شخص از حاصل مرتعه
مال بخشد نایبر و مث بائل از پنهان این صحیح است ولو عط مصالحه یا رجوع عکس حاکم است بالتسیه فلیخه
مساخه شده است با از تلثیت حاصل کنند هر هر کاه وصیت کنند که فلان فلکه فلکه نکند و او بعد از
موش ز دکنند مال و از این اثنا ماقا وصیت سفیر صحیح بودنش و شکل این هر هر کاه شخص وصیت تلثیت کنند
بعد بصرف ناقلا نه کرد آنچه میماند هیان وصیت تلثیت باقی است اگر مشاع بود واکر معین بوزه دههان
پیش معین بصرف ناقلا نه کرد وصیت بالتسیه فان باطل است هر وصیت از زای معد فرحا بز میباشد و ز
تراع حمل بوجرد جایز است هر شخص جم وصیت کند بواجب عالی چون فرض وحش و خسرو و کوه و داده مظا
وچه نکند از اصل مال ناید ز داشت هر هر کاه وصیت باقی کرد تلثیت و فان کنند فاجه زا مقدار ز دارند هر
که بعد از وفات فامق شود و حق حاکم این میدهند تا باطل ایمن عمل بوصیت ناید هر هر کاه
شخص کیه زا وصیت کند و بعد از هفت و صوت مطلع شود اگر چون نباشد بولکار فراموش کنند هر
هر کاه وصیت ز امتعه هر از داد ناید بازند بکاره کیه بفرق کنند اگر هر چند مستغل نباشد هر هر کاه
یکه منعد دند اگر منقل نباشد این بیانیه لعکم نا اوضم کند هر وصوت صیر میتواند مال هیچ ز ارض
بردازند اگر فاما لذا و باشد هر هر کاه شخص وصیت کنند که مشیه هر املا نه مضرف صرف کنند هشتم غلط
را هم شامل است زیور و هادنیکوش نابع غرق شهر هر هر کاه شخص وصیت کنند لیز ازان بضدان وصیت

صف
وصلت
ام رہم

کی مرثیت

کند حمل بیان کند هصل دل را و قاش هیضه مزبور اند مرتبه او لپه و مادر دل را و کار دل رسن
 دل و پر جهد و جده و مادر دل خواهند مرضیه سیمیره و غم و خال و خاله اند دل را و کار دل رسن
 ادیشان قاچ مقام ادیشان میبینو اگر همین دل اینا بدل فذ و صوہر را نمی در هر طبعه مصیبی دل را و دل رسن
 می بینید و اگر زینا مسعد باشد دل همان هشت کوایا هم مفہیم میکند داما اگر اول دل رسن
 او بزرعه بست باشد دل رسن و عاده هر یک شر می بینید و دل رسن اگر ایمه میبیند دل رسن
 نه از فادر هر دل رسن و فادر را مایید بخواه و دل ایمه میبیند مادر دل رسن دل رسن
 زنده باشد هر کاه میبیند فرض دل رسن و عالمی مدار دل رسن دل رسن دل رسن
 نیزه باشد هر کاه میبیند
 دل رسن که بوصیه دل رسن اگر جانزه هر کاه و قویمی دل ایمه با حکم ایمه هر کاه شخص میبیند و همچوکن
 نیزه باشد اگر موکای مسوی دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن
 میبیند ایمه ایمه هر جزو دل رسن و ایمه دل رسن و ایمه دل رسن دل رسن
 مسلمان دل رسن
 مایه دل رسن
 قتل و کفر و بند بودن و عاده دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن
 یک اند هبته کشند بالغ و عاقل و دشنه بخادر باشد و بیک اند کافیانی و بیک عیانی دل رسن
 و دهن و صدر و ایما و بیول فعلی هم کفایه میکند اگر باز بند هنوز دل رسن دل رسن
 هر کاه عین هبته شده باقی نامش هبته کشند بیشوار دل رسن دل رسن دل رسن
 عانلیفها با قتل عین شده اگر چه بعین ایمه نامش دل رسن دل رسن دل رسن
 هر کاه شخص میباشد و جمی بکسر بدهند که هر کاه دل رسن دل رسن دل رسن
 دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن دل رسن
 یا نقصی اتفاق افتاده ایمه
 و با نیطورها متعارف و اکن امشه ماشند ضرر ندارد لکن همان غلط دل رسن دل رسن دل رسن

حکم

حکم

حکم

حکم

حکم

حکم

حکم

حکم

حکم

کفر و قصاص

علمی معین که مشروط بزمان معین باشد تمام نکود هر کاه میانند که موجود اینها او را ضریب دارد
 میانها او را در مش عین بعد زان واکه آذن باید بکرد مرآجیر مطلع باشد بمحبی کند عمل زانها بر این طور مرآماهی اینهاست
 هزار زنجین کند خوبیست که فضاء هزار ظهر منکم بین ناتمام فلان فرقه الى الله میانند که جنید فخر اکبر بسیاره بیک
 متنه هزار کشید تریکت مان برایشان اخط امن فضل از وقف امن فخر هر کاه شخص مالی زاده فضیل کرد و سفه
 اش را خواهد نداشت اضرف و قفق نیزه میتواند بخوبی کند مرآماهی اینهاست و فقیه یکنفر هم میتواند اینجا باید بولتن
 خارجی کند مرآماهی ملک و قدر و صخوای جناب میدالله میزان مولیش میتواند منتفت از خود اضرف کند و
 روز پنجشنبه قسم متعارف هر آنرا خود ره دیگر های که از غیر موقوف جذامیش و بجهت اصلاح آن شایم کنند
 مایل صرف خود رشکند و اکبر ضر و دندان شنیده باشد بفر و شند و قیمتیش را اضرف آن غین کشید و خود رشکند
 امن فخر هر آنرا صیغه میزد او لفشار سی بکوند و بعد بعثت باشند بخوبی که مادر کران کان مادر کران
 میکند هر کند زدن ذایمی بی اذن مشهور چیز های که مانع حق مشهور است جایز نیست هر کند زدن از زن بید
 و مادر اکبر مصیب بدارند صحیح است هر دست علی زدن اخط امن فخر هر کاه او تو اعتبر رجایت هر کند زدن امام با حضرت
 عباس اکبر چیز های خاصی از زیر ای مواضع خاصه بناشد بغير از زاده شان میتواند از که خوشی را داشته باشد
 شخص نیز دکر که چیز معینی را بخوبی بدانند اینه شر اکبر خواهد باشد بخشد باید بضر کند و بخشد هم شخص
 کرد که مال معینی دارد و ز معینی ضر و خیر کند مثلاً انزویز، کن شد باین فیض و دنوان انت صرف کند بعده کار
 میشیزند که اکبر تلاشی کند اخط امن هر چنانچه مذکور زدن که از اهان مثل کفاره روزه ماه
 میباشد و مضا ایت مرکوند هم مثل نیز ایت او لفشار چه زار میگویی و بعد بعثت میگویی
 عاهد ز آن شاهزاده میکان کذا فعلی کذا اکباته میکند و صیغه میین بغار سی اکباته میتوان کرد اما غیر بیش ایت
 مایل اهله افضل کذا ای اهله افضل کذا اهله ای اکباته میتوان کرد اما ملهمه دیگرین اذن مشهور از زن
 زدن و اذن بید و مادر از زیر ای او لاد معنی بر این و شرایط اینا مثال نیز ایت مکانه میین بسیار تعاقب میکند
 هصل از صاله ایت هر ضر کاه و این صحیح و نیز ایان و زان علف بیان بند مثل و سفند مثل ایان جایز است
 که قتل اهله ای اهله ای اکبر بدانند که محفوظ بیشند بعضی ملکیت خود بکرد جایز است هر کاه مالی بقدیم زده میباشد
 در ازابی باد رجایه بیان باد رخانه خود که لعیا مال خود میمیدهند و ما بوس ای این پیزد سکه ای
 و خود فقیر نایاب شد میتواند اضرف کند که صدمه بز پسر خود حشائش و هر کاه ما بوس از ضاحیش میباشد و جمعیت

عصر
مردمی به این
لشکر ای ای
مقصد ای ای
بیک

سخ
مقصد دارد
لذت برآمد
میرزا

عصر
نیاز باید
جع

حص
اخوه بصفت
دارکشی فیض
میرزا

که صدیق با حضرت

سردم چون بازار و مسجد روزی دو دفعه تایپه فتنه بعد هر هفته یک دفعه تا ماہ بعد هر ماہی بند شد
 نظریف کنندگان سال گفایم نیکی که اینجا صدرخانی که هر کاهد زین سال ما وس از صاحب شد یا بعد از
 سال خود میتواند بصرف کند بر طالکه از ضلیعیش مابومن مثده ناشد نیا نصد مده بصفه و اما اکثر
 صلحش پیدا شد و بعضی نداشت عوضی در آبان روز کندا ماه که کراز دارهم که تجربه ایشان ایضاً نفره است
 ناشد و بعدهند غلک بر زامن یا بعد فضد تلاع کرد اکر دیکوی هم بروز ایشان با وادم باح ایشان با مرکراز
 در هم بفضد غلک تصریش مشکل است و اکر صاحبی بصرف نیتوان کرد مط مر لفظه بعده
 دزهم زا اکر بیتی قصیر که کرد عوضی زایاید صاحبی بدهدار فمال خود مر لفظه بعده دزهم زا اکر بیتی
 نکرد تا سال بعد هر یه کنندگان ما وس شود از صاحبی بعده اکر خود دفقار ایشان شصده بتوکنندگان ایشان
 چهار ساعت مردی همانها که دیگر که اهان و محول ایشان بوقتی که نظریف نکند یا محول است بر کاهه
 نایخن بفضد بصری دوچار میکم بصریش صحیح نیست فصل دزصیده باحه ایشان هر یه که سک معلم شکار
 زایکشند باز هنوز سلطه که رهائیشند سک مسلم ناشد و ذکر کرد نام خذل ایشان وقت ده اکر زن سک
 مثل دین الله و بجهت شکار رهائی افزاد شکار و جهیز باشد خلال ایشان صدیق که به پیر پانز ماشیز
 و مثل اینها کشته شود با شرایط شرعاً شرط هر کاه بکلوک یا سند کشنه شرعاً خلال نیست هر کاه کافر
 مثل ما هی زندگان اذان پیرین او زدن که مسلم حاضر ناشد و اینه مسلم با او پر مند گفایم میکند دز خلال
 بودن او اما همین که ما هی زا اذان بخارج کردند درین مسلم یا زدن قبره مثل دیگار بکار نداشنا
 بیشتر سلاخت هر کاه ذبح کنند یا اخراج کنند میخوان سام و نیز ناشد و اینها و ایشان
 اهن باشد بازدست و باشند خذل و چهار که بتوکل بر بوده شود گفایم میکند مر لحتیاط افسنگه چون که
 ذبح میشود عضای انجیوان حوت بکند و حوت معمذل بپرسن اید از دک مر اکر چیوان زاد بخ کرد دلخدا
 از جو شر معلوم میکند و کی از جهاد لک بر بوده نشده خلال نیست مر اکر مثل سرع و بخششک مثل اسر
 مکنند خذل و بجهت میباشد هر اکر دز حال اضطرار چیوان بینداز یا سند کی یا نی و مثل افاذیج کنند
 خلال است اکر چیوان زیبی که اینم خذل و بجهت میباشد ذبح کنند میباشد از دک مر اکر بچیچی چیوان تمام خلفت که
 تو ایها هتمام رو میگیده باز بیچ ماد فرش رشکم ماد و شن بپرس خلال ایشان بر میشود مر لفظ پاک بود
 رو غز و پیغمبر دینه مثل بومتی بومتی چیوان ایشان که در دین مسلم یا زدن بخون ایشان از دین بخون ایشان

کنند ایشان
دیگر بخون

صه
واحده ازان امراء
صبوه مترقبه
دز بخ
دز بخ بمندان
و ناخ بخ
بخ

نایل

مع
۲۴۰
نوار و مردم
نمای

مصحح
رسقراطی
سلمه سعید

برکات
دعا

باید کرفت هر ما هی که اصلاً قدر حرام است اما کوئی این بخوبی از طرف معرفه ایستاده و باطراف شد
که اهتمام نداشته باشد که بجهان طاهر العین بکسر شاهنامه مثل بوقر و مارشلا اما سوچا خشناط
هر چنان غیر که چند کمال دارد مثل شاهین و هند هنوز منده پر شوکه خلاصه فکلاغ اشام دارد هر
هر کاه ایان و طی کنند بجهان خلال کوئی مثل کوسفند خارج شود که تو شاف اکرمیانان غیر کلف
و این این معنی هم نشود هر باید فاطر باید اگر این و طی کنند خلام نیشوند باید بخواهی از وکیل بوند
در زنجای و نیک و بسند امتلی بجهان خلال کوئی مثل کاو و کوسفند و طی می ده افورد باید کشت و
سوزانی ره بینید ای از هر یه مالکش از وفا طی کرفت هر بخواهی که از قدر مجد امیش و بخیل ایشان
اکرم و بحد ایان بوند و بجهانی که از قدر مجد اشود که رفع در آن علول نکرده حق استخوان و بقویت بروی
آن محکم شد و اتفاق که شیر ایان بزغاله علف خوار نشده بینه میباشد پاکت و ظاهر ایان بدون شتن پا
میشود همچنین بجهان کاد و شتر هر از کوسفند نیز شده هون و فضل و قضیب و فرج و بچه ایان و خصلت
و لپخند و مغز کله میباشد که مثل بخود ایشان می خودد که عوام ای از دشیل بی کوئید و بی که در دو طرف تیره شد
ایشان فخر حرام که در میان ایشان دشیل و سپر و ذره ایان و بول ایان و حد فحشم و ذان الا شاجع که در ده
سم ایشان حرام است و این فخر کوئید که همچنین ایشان مثل کاو و شتر هر یه هرام ایشان مثل شلابه بزای معنا
بزد خود ایشان مشکل شد فکه خوف نلوف بایش و علاجه مخصوص ایان باشد هنجاش که حرام است اکرسک
بهم می دهد و بچه ایشان باید تشخیص بجهان نکند و ایشان اکرجایی های خرام و ظاهر است که هر چهار
خلال اینها را شود خورن ای عیب دارد و هر خود ایشان چهاری دفعه رخانه پدنا و عاده و بول و خواهه و عرو
غه و خاله و خاله و صدیق ایان مال ایشان اکرچه خوشیان دنبی و باشد و علم بکراه است ایشان نداشته باشند
دنهان خانه هم بخورد و اسراف بکنی خلا ل بودند بی ایشان مشکل ایشان هر جایی ای از هر یه مضر نظر که خود
چهار حرام را بقدیم یک کسر بفران میزیست فشود فی الحاله بازی سیش بضم که در بحر قات مذکور نامه هر ایشان
هر چهاری که ضریکند شخصی ای اکرچه طعام بایش حرام است هر کاه مخصوص قدم بردفع ضری و فسخ خود
دایشند بایش اکرجایی باز و طعام دادن هم و الجایش بیان دفعه از ضری هر کاه بول و اجنبود ایشان
دیگری ای جایی است که بخورد ای او بکرد تقدیم ضری و برد قربیکرد فیکش و ایشان بعد بد هد هر خود ایشان
که حرام است ایشان بیش ایشان مزکین و بول بجهان و باید همان دفعه مانع و حشم و غرق ایان هر خود ایشان

ایت مکریز بحضرت سید الشهداء که کمی ازان بجهت شفای جود و لطف است هر چند مال غیر که عوام است
 حرمائی خود را درین چشمی از سفره و خانواده که ازان شراب خورد شود و نشسته این
 خانه را بخواکه حمزه ایشان هناب شود خواران است اگر نمک مسود بخواهی است که برجزه دلجهب من هر چند
 منتفی پنهان باشد اما که جاری ساختن بخود احمد و الهی نافع است اما ایشان که حین شنبه روز بیه
 ماردمون سبب منع کردن مردم ایان بیشود از فعل نامشروع و بلعث حقیقت عقاوم عاقلانه خواهند داشت
 اقرانی شرع هم چنین ایشان هر کمی که در جین اتفاقاً و مطوفه امشی به از ابو منش با هدف دعا و دعای
 بالامع و عقل هر چند بعد تو به کنند امید هست که بینه و بین الله تو به ایشان غبول شود اما از فرض مشکل
 من که بخودش بیکرد و دعا ایشان برآورده باشد هر چند ملک ناسیعه احتمالاً ایشان را غبول کنند
 و دفعه همچنان مراو زایشند و هر کاه تو به نکند و زوجه او نادیکوبی میکنند و بی اذن حاکم او را ایشان مملو
 میکنند جا همراه باشند هر چند ایشان هر چند از جمیع اراده مخصوص علم اهل علم را دعا و دعای سپاهی کنند یا مشکل دز
 کلام سپاهی داشتن شخص مرتد بیشود و همچنین ایشان شناخته ایشان را غبول کنند خود را
 دین هر کاه پیش از آن ممه شهود را نکنند و تو به کنند حدداً او ساقط میشود و آن الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا اخونکتاب بجهت مناسبات حال مردم پیر مروءه عطا و مردمین سریعیت غریب اذکر کردم ثابتند کانند ایشان
 شود هر هر کاه کمی که ایشان از محرومیت ایشان بخود ایشان داد و خواهرها دخترها
 خواهند شد و ایشانه را اخالم قائلش و ایشانه هر کاه کافری نا ایشان نیازند ایشان سریعه
 خود را غریب داشتند و دفعه همچنان داشتند و دفعه همچنان که ایشان را حتماً قتل ایشان
 بغضی از فعل ادعای اجماع کرده اند هر کاه مخصوص را به بینند کم بادنیش را نمیکنند و این بامثله اضر
 میتواند هر دو زاکش هر کاه این مناسبات را درین فد برو او حرام میشود هر مرد پیر و زن پیر هر کاه از فدا
 کنند ایشان را ناید اول صدقه ایشان را داد و بعد سنکسار کرد هر مرد دیگر که از عقد که ایشان حاضر دارد و زن
 کنند اوقل باید صدقه ایشان را داد و بعد از سنکسار کرد هر کاه مملوک بالغ یا بالغه زن ایشان را داد
 پنجاه ثانیاً نیز این صدقه هم ندین غنول علماً و مرد کتاب بحیمه ایشان را موحده ام من عیا ایشان هر کاه
 ناید ایشان را داد و زده عالم او را لجهب خوشود میکرد اند و زرقیا ایشان را ایشان او را با کمینکردند و از

که جنگی است

که بیان کیه لواطه مینکند عرض خذل بزره دزمناییدار را برخیر جهنم چنین مینکند تا از حنا خلا
فانفع شوند و بعد ازان مکر مینکند که اوزاد رجهنم اندلزند و از آخر خدمت ظاهر نمیشود که او را از
جهنم بروند نمیآورند از حضرت امیر المؤمنین صرفیت آنکه جماع کردن بدین پیش کفر ایشان و سرویش که هر کی
کنی بوسد پیری ذاتیوں خذل و خال رحیم مینکند از اینجا امر ایشان لعنت مینکند برای مذاقہ اشها
و فیض و ملامه کرد چنان فضیل مهیا مینشود از برخیر جهنم اکر قوه کند و نیمه امش قول هیئت هر کاه را
دهند و لواطه کشند هر دو بالغ و عاقل باشد هر دو را باید کشت بقول علما و مرفاعل ذلیلیتیشان با
ستکش کردن یارنده باشی سوزاندن یا از بالای بلندگ مثل دیوانیا کوه نادمنه باشیه اندلخش با
دیوار برخواه اندلخش اختیار احکام جامع الشرایط ایشان هر اما شخص اکرسیون خود را بسیاری پیش
حدش بعضی کشت قائلند هر اما اکر دو فرد دیگر دخنوار بجمع شوند غیرچشم باش ایشان هر کاه شرع باشد از
سین تا نو درونه تازیانه هر قدر که صلاح بذلند برایشان بزند هر کاه شخص پیری ذاتیوں بوسنهم
چنین امکن اکر پیش و عادره باشد هر اما قاصدا حفظه ذکنای بح المذاقه مرفی ایشان از جناب مولحده هست
منزله لواطه کرد گفت هر کاه زن فرج خود را بفرج زن دیگر بالذی باید صند تازیانه فدا ایشان از اکر چنین
باشد و اکر محضنه باشد باید ستکسارشان کرد هر اکر پیش اذیشون نویم کشند هر کاه ساقط میشود
بقول بعضی هر کاه بعد از حد جاریش ناسیز بته این عمل را اکر دسان لحظه کشند را باید کشت هر اما فیاض
هر کاه شخص جمع کند میان مرد و زن از برای فنا نامیان مرد و پسر از برای لواطه حد ایشان بقول بعضی
علیا مسر و زبر ایشند و دز کوچه فدا زار بکرد امند و بعد برخیش کشند هر اما فذ هر کاه کشند
بدهد برخیت یا مسدی بر زای ای لواطه که مکنایا بالغ و عاقل ازاد باشدند هر کاه کشند هر اما فذ هر کاه کشند
بکیو ولد الرزف ایشان همین ایش هر اما قاذف ذاکه حد میزند بنا بر این برهنه باشد باید با
لباس باشد هر اما شراب خوند و داده ایش را دفعه اول حد میزند و دفعه دو تیم هم چنین دفعه سیم او را باشد
کشت یا دفعه هیجده هر اما شارب الخز که بالغ و عاقل بخوار باشد حد او هست ایش ناید برهنه
مسوی العوّه باشد هر اما لیکه دزدی کردن ان منصب برین داشت مانند ایش دفعه دینار ایش و دینار
عیاش از هیجده نخود طلا و سکوکه یا چهاری که فیضان پیزند هر اما هر کاه طفل میزد دزدی بکشد دفعه
عفو مینکند و دفعه دو تیم هم دسیم اطراف ایش ایش ایش که حون باید دفعه هیجده ناید بر زید

درک یا کش

بگوید که می‌دانم اینها بسیارند یا مال ایشان را برداخود شان را خارج کنند یا از نده او بخشن
امن تأمینی داشتند اما مثلاً اینجا همچوی قاطع کنند یا از ملک بردن کنند لذاتشان را بگیرند
تا بتویه کنند یا بجز بقول عذر احیتار با حاکم شرع امنیت را جاری ساختن صریح مراکر خارج کنند و ایشان
مال او را بکرد و باید عذر گذاشت اما از اینکه فتنه نشاند پس از چیزی داشتند می‌گردند و بعد از آنکه
وارجیه باید کرد بقول عذر ایشان را کسر بفرزاد کردن و زدن دفعه خارجی بیوان کرد جایز است کشش
مراکر کمی خواسته باشد با این فایعی از نفع کند و بغير کشش دفعه اون شوان کرد جایز است کشش
او بقول علماً هر کاه شخص مرکنند پس از این بغير حق که بیش ندان داده هر سه بالغ و عاقل باشد قائل این است
و امنیت داشتند باید جبر کرد تأمینی داشتند بقول علماً امریک عذر از فرزند خود را بکشند پس اینکشند فخر نمی‌کند
کفارة و دینه باید بد هدایت اکرام کلاد بندند اما مادر را بکشد و صاص من می‌کند هر دیه قتل عدید که غصیه همی
برسانند بیکی از شش جایز است ای صخره را در دین کا و کم این کار و برا و صاق باشد یاد و بیت علم که هر جلیل و ممتاز
بین ایشان یا ضرر و مشفای شر بجهالت اینها الغیر را اینها را کوشفند که اسم کو سفند برا و صاق باشد یاده هر دین
که هر دیه در دوانده شود دین و بکسر شکنند فقره ایشان هر دیه بهو و بخوبی که جزمه میدهند هشتمین دزه است
هر اما کسی هر کاه شخصی داشته باشی این بعلم دید و بعد از اینجا بیرون کشند ایشان را شخص غیر لخونی
نهضه صنام امنیت میزبان بقول علماً امنیت هر کاه کسی افسار مال می‌کشد و می‌ورد هر کاه امنیت از دینه بشکند
دینه با اینکه امنیت بقول علماً امنیت هر کاه شخص مواد باشد و ما را بیار از دینه کند صوصان امن
امنیت هر کاه عزیزی مال ایشان را در کسر را ضر کند یا سواره را باید از دینه عیض خان امنیت هر کاه شخص کارش
کند که موسوی فارسی بر زمین بزد و دینکه و دینه کامل باید بد هدایت هر کاه موسوی فارسی بر زمین بزد کشند که برو
دینه زن که فصفه دیه مردانه است باید بد هدایت هر کاه شخص و صبعی کنند که موده ایشان را شخص بزد و بزد بیان
مشفای طلاق باید بد هدایت قتل بنا بقول شیخ طوسی و ممبقو و در علاوه هر کاه برقیل اور باشد بهد
اعزیز کاه شخص و صبعی کشی را که در کند دینه قتل باید بد هدایت اکرمیلیه چشم را کو کشند دینه ضعف قتل باید هدایت
مراکر کمی چیزی ایلیک در وحیم را معمول کنند دینه قتل باید بد هدایت هر اما ماد دینه نزد می‌بلینی فضع کردن دینه هنل ایشان
و عما بینی قطع کردن همچین امنیت هر دیه قطع کردن دو کوش دینه قتل امنیت دینه بیک کوش فصفه ایشان دینه
هزه کوش دینه هنل ایشان امنیت هر دیه قطع کردن زمان از بین دینه فصل است و بعض از بالائیه ایشان ایشان دینه

کی مری میاں میاں

مکوانکشت اینبا عکر دیئہ هر زندگی شنصف تیر اینها مرامت نانکشت زلید دیئہ نانکشت دیئہ نانکشت اصلی ایت
و دیئہ شلکر زدن نانکشت اصلی دیئہ شلکر نانکشت ایت هر ایتا اکر بخوبی و خوبی کند که ناخن نیک سبک دار
نایاب قریب میباشد ایت ایت متفاہ شرخ طلا ایت و اکر بسیند و بیشید بتو پیچہ متفاہ شرخ طلا ایت هر ایت
دیئہ شکستن لپٹ کے جیلان تو ان کرد و مکن نشوڈ دیئہ قتلسته دیئہ قطع کر کن هر دو پستان نف دیئہ قتل ایت
ایت دیئہ بکسر پستان نیں و هر دو زیع دیئہ یا ایت شامت هر دیئہ بیضیعن دیئہ قتل ایت هر دیئہ دو ماٹا مفضل
دیئہ قتل ایت هر دیئہ ایت کشنا یاد رحم ایت کشنا یاد نانکشت زلک پاچھہ عشر دیئہ ایت هر کاہ کبی ایت
کند بکرا کم عقل اوڑا لیشو تو بایز دیئہ شل اوڑا بند و هر کاہ باعث کر کے هر زو کوش او بیود نایاب دیئہ قتل بدند
و کری بیک کوش دیئہ صدقہ قتل بدند و هر کاہ باعث کو دی هر زو چشم بیشود دیئہ قتل بدند و بیکش دیئہ صدقہ
قتل بدند و اکر بیو خوب بیا زینی ایلاد رک نکند دیئہ قتل بایز بدند اکرا زادیت بیاعث شو کلنا
منیز ای شخص نشوڈ دیئہ قتل بایز بدند هر جا حق که برو و با سر مند واقع شو کم پوسترا مازد کند دنیا ش باش ایت
یا صدقہ شرامت بیا برو ولی هر دیئہ دن پیش ازانکه فائٹنے نیز بیمداد مازد مساوی ایت بعد ازان بقید صدقہ
مزد ایت فاریہ بیش و بکیر بیش و بقیہ ایت ایت شرخ جواہی که بہر بیا و بیزداز بیومت کت شرقد راز کشت
و اهم قطع نایاب دیپاش دو شرست و اکر بیٹا ایت کوشت ایا و نایاب مسہ شرامت و اکر بیو وہ ناز کم منصل بہ
اسخوانش بیمداد پیا ایت ایت شرامت و اکر ایخوان نایا ان بیو پیچہ شرامت و اکر ایخوان ایت بکند ده مترامت
اکر ایخوان ایت ایجای بیجا بی بیز دیا زده شرامت بایقیت شر و اکر بیو ده معرس هر می و مشریعت نانکشت
دیئہ ایت شجاعہ کم بیوف بیسلا شلہیں منہ هر کاہ کبی بخوبی نایبر و مامندا نایاخ بیا بیکنند که برو و
و بکند ده صدقہ متفاہ شرخ طلا بند و اکر بکفت بیسلا فاسد نکند شخین و اکر بزد و بیا زد بیکنند
متفاہ شرخ طلا بند و اکر بعید واقع شو دو یہم میا زد دو یہم متفاہ شرخ طلا بند و اکر بزد شو
سیلے یا یا ایشان بیو و کبی بزند بیشی که برو او مترخ شو دیکی متفاہ و یہم متفاہ شرخ طلا بند و اکر بزد شو
متفاہ و اکر بسیا ایش دش شرست متفاہ شرخ طلا بند ایت بدند اکر ایت ایت هاد فیڈن ظاهر شو صدقہ
مذکو فی بایز بدند هر دیئہ غلام و بکیر بیت ایشان بیک خا دیا زد بہ نکند و اکر بخا دیا زد بہ کند بکشت
ان بدیہ ایت کھل که سقط کن دینیم ایز براو قطفہ بیت متفاہ شرخ طلا ایت دا زبر ای علفہ جیل متفاہ
دار براو مصنوعہ صنعت متفاہ و اکر ایخوان میڈہ فایش دش متفاہ ایت و اکر دفع دیں دا بند دل رہن

زه صهابه مضر فرض

بهد هر کاه کیو سرتیپ دلخدا که من مصالح شریعه طلاق بدهد عرض کاه مخفی خواهد بدل و منتهی است
ذبح شرک تلف کند ناید قیمت فرد ما را زاده حال نلف بد هر کاه کیو از اخراج حیوان ما کوں الله را فرامد
یا جو اینی بر ساند قنوات صحیح و معتبر باشد بدهد واکر چو ام کوئت قابل نذکره ملاید و ذبح کند بدان ناید
ارش بدهد هر کام که سکار یا لف کند جناد روم پسره بدهد هر کاه منک پاسبا کو سفنه باید زیب
کو سفنه باید ده بدهد واکر سک ناید از اعنت باشد بیکفیر کنم که هفت صدیم بتریز و سیره بتریز
دوازده مشقاک صیرخ ام که بدهد هر کاه میخواهی فرد ناید نایمال کیو اتفاق کند اگر صاحبی فرض بکر که داشت
آن باید غرام بکش هر کاه کیو بحدایکیر اکثرا و لطفو کند ناید به مصالح بکند علاوه بر عزم ام ام باید
صره کنانه و روزه ماه میخواه رضمنا زاید هر کسی قتل اخطال نایاشیه خطایکند علاوه بر این
که از بیرونیکه اول بند و از اکردن و اخراج سنت نیکن طعام دادن بدهد هر کسانه کاه کیو و میتواند کشید
بکان کافر جزوی بیگل از در نیست ما کنانه کافر از این ام ام باید هر کسانه بخواه
السلام الحاج میرزا

سؤال آنام جمله ام که مردم او را اعاده آخوند که ده ام که نزد اعتماد عذالت نسبت بخود نداشتند ناید نایشک داشته
ناید بعد اینکه با این خواستن بیهاعتنی بجهات خود زاده و ایام او را در این اعماق اعتماد خود بایم و بین ناید
جواب بیهوده الرحمه الرحیمه هزار کند و اعلم اهم نهایید سرمه زعد النجعن فنا هر کانی این باینیج بلو هنر ظاهر
طريق اجراء عذالت ام سمع نرم بغير فو و هي اذ منک اذ منکه ضرر دینیو باشد من همیشانه والعربي فتح
باینیج وجوب این اگر ضرر سنتد بپر ناید نایمال سه قلیان فرقه جاپانیه باینیج اگر تمام نفره باید هر کانی
جیب نایز دهن نکاه شام بدن مرغ جیبو بدن اجنبیو ام ایت یا زعکران جهاتون زاده برج ده ماعنای تو
شانه هفت رفعه کیفیت دند بین این سکال دز جو منیه ده دلن ای کمال اشکال زاده ده طرقی و احیان ده
ام ایت توک نشود سک اگر اولینیا ام تیجا اصره باید ده زاده ناید صریح کفره سه ده از نجع
وشاهد حال صیوان غاز خواهند بخت داد باینیج ظاهرا میتواند سک اگر هم ایش سنت احترامی ناید جامی ای
ناینیج مشکل ام ایت سک کر زید و متن کند بدل فشن من کنید درینه مثلا و نکن نشود بیست فهمان مال لوصا
نایا سباب نکو خلمن از وصیت جاپانیه باینیج بل جاپانیه سک اگر کیو قتل افسر کند و وزیر کرد و از عین دن
تو افت ده ایل مجھیت هدا شغف چیز ای ایوری الد قتل ام ناینیج در قتل افسر عد اقصام ایت باید خود را پیلم

لهم إنا نسألك لطفك وبراكتك وعافتك وسلامتك ونفعك ونفع عبادك ونفع عبادك ونفع عبادك
ومن يدعك فهو يدع نفسه ويفسر لك ما لا يدركه ويفسر لك ما لا يرى ويفسر لك ما لا يسمع
ويفسر لك ما لا يعقل ويفسر لك ما لا يحيط به ويفسر لك ما لا يحيط به ويفسر لك ما لا يحيط به

الذى تدامت مسند ما ينجز حج موقوف باذن حاكم امن من كلاته ودمتها وغرضها وكرهها مثلاً وامعاق
دربيع وجوزاً بتأخر دعجه انت ما ينجز دفعه شفاعة عون زفان بذن ضرورت موْزنان ديك
عراهم انت ما ينجز حرامه من مردميواه مسند اذن الجبوا طبعون ضرورت امسقاع ما ينجز بذن
ضرورت عرفية او لغة الخوط الجنابه اذ امسقاع ما بعد وفيفه عبارته حرامه من زيد ده فرار موادها
مزدم راضفه موعد عتفا وحاله بيانه دزمي ذار زاده اشخاصه داعينه دل وعنى شناسده كيسنديه
او پير حوانه با بينكم كالذامه از ديج توپه كسد ونیت داده ناید همانک معلو نیت جزاها و باشد هر ق
هه رساند بعد هدنس از چنانچه جنابه لجهنده حضر مثلاً لکعنی که جازمه شکندا يا هم دخل عن
امت بايند خل محضر صوبي که اعسال امن ذخلم هر يك هر دو از صبغه صبغه باعتد باشد هر جان
جازمه پول اگر از هر هر موجي غسله بکند صحنه انت فاکرا ذرا هم هم غسله بکند صحنه انت بايند ذرا
امت منحصره بصوت اجيزه و دنيونيت غسل از طریح جناهه امانت منعده مثلاً ونیت غسل از طریح جنا
و حضره صرتیه هیا جناهه امانت و حیضه امانت اسخا اضاهه مثلاً بیان فرماید و دنیونکه نیت بیشود که غسل
زالجهنم دفعه حدث جنابه مثلاً ذرقه الى الله بکند يا باید علفت باشد که مرا اینکه بجهنم دفعه اثر
حدث جنابه غسل میکنم یا چيزهون شهنه دره دز مشه سلفر دفعه حدث ذار فرع اشو حدثه معنی میکند
حج جنابه منعده بزرله بعذر دبول امانت بیش بوضوه هم حضر من رنیت عبا دات اکر کبود رقب
خود اخطه امیکند ذرقه الى الله و ازاده میکند دز صوت ذایمه اینکله معنی اشتا الا که از الله داعینه دار
تیغه و این مغزه مرا مکان اشره اینکله خواهد بود منشانوهم و ضری شرعی استنکه فربه و امشانه امر که دو
معاشر ند بحسب العرف واللغز بین حکونه لمدها ازا لفظ دنکوبی ازاده قوان کرد چنانکه در رسائل علميه
نوشته اند حج نیت لفظ بینیست مدار برو قصد امانت من اکر و حقی صور و صلوه موجیز ب شخص فقری ازاده فقری
شدتکلیف و حقی حیره امانت چون فیلمه دهیج ما لذار دیج اکر ذار دیج اکر دار ذاره فیل از عل فاذ دیج
بر و حی حیزه و دلیست لکن اکر و حقی دل بخیل امانت و جو هم هست که صلاحیت صرف این امر ناشئ باشد
ثامن امانت باید اینجا احتیاط دلیلین ما هون دنیا ز از سر کار معرفه شده اصل ازاده بجهنون

کنزی کریمیہ مدت

وکیف کان این روزه قضایا زد بایقمعی که اکرده ران و دکر دستب از نثار این عصمه اشند و قدر کفره نموده عصمان
روزه عصمه مکلف باشد بر قدره و اکرهم نکو ضنه در قدر عده همکذا یا اینکه بدل قضایا زد و در میان
عصمینه لش صحیح نایعد کفاره نیست و قضایا احوضه اکرجه بنا به این شیر یقند بر قدره مفرونه مکلو و نیست و
نارکه صور اینجنبه دیوم معین قدر عصمان اسوان این عصمه اعنال بکند نایخن بایقمع اصل بعقاره زکر کونن
از همچهل از فضطر این جهان این نیان اید ملکه هر کار امیش باید هر تکب هواهد شد اذ بخله مثلا داد دسته امش غیره
در طبعه مکله عوره حمال اینجنبه عضله خوش منکنه شیخ این سیح در روزه ماه میان این ده مصدا اکرها اینجنبه
مشکله ای ملکه صحیح نیست هر قدر کرد راشا بذن همایزه این عصمه این خندیه و این شنا اکر فتن و الجبهه اسنانه
تعدی کافی این که همین از دخول مداری باید که ملک خروج درین مخلل ناید حیا بجهه بین فرماید صحیح
که اینه هنیکند اذ هم سلطنه قوا خذه فوی ذکر مخصوصه طرقه خاصته فرموده بپنای زیره همان و که سو اکنامه
ذلکه قدر عذله که فعلا فوی کینه سراغ ندارد تکلیفه ای دفعه دیگر بجهه بین خهمه باید نسبه
ذنان که فرمعبای این دعا له بی فرج و بیان فضیله نیوامش صحیح که این سلطنه بکفر که و عوقد زفول او پھر
و محل اعتماده ای امداد بعید نیست هر مشغول نصره بقایه قضایا داول وقت و سعنه نهان اذ او یو میش زامیشون
بکنداش تیه بای خیر خدا نکرده این جند حذیثی ایست که ای کران این من ایست صحیح بیتوهه
در ارشاد الفلور بسطور ایت بجهه بی که دبو ای ده هفت افزایزا و بکشید هستا ملک لا و فنا کند هستا خدا
با اکره ای از دیگر ایت بجهه بی که مولک کند همایزه باید موافق حدیثی هنیکه من زکه الصلوه من عده دنها
کفر کلام پروردگار میزد ایتموا الصلوه و لانکون نامن المشرکین پیش تارکه الصلوه و میزد هسته ریک سلک
خواهند بود ای ای دی جامع ای احمد ایشان که هر که عالمت کند تارکه الصلوه زاملقهه نایابا بی کویا کشنده هست
پیغمبر نیکه ای ایشان ای ای ایشان محمد صهیل ایشان ای ای عصره میوه همکه اکر که بتسه کند هر دو قنار الکم
چنان ایشان که هستا مرتبه خانه که بی رای خواه بکرد هنایش ده هسته داکشنه نایش داکشنه داکشنه
الصلوه که بی ای اکر محاربه و محادله کرده هاسته نایم و با جمیع پیغمبران و شفاعت من هر یه بکینه که استخفا ای که
خود را زد عیشی و بمن خوض کوئی را بمحضه ایشان رای هر کسی که خداوند قهاد غضب کند دا زاد دند های
که خسته نیشون ای ای زنکه ای ای که افتخار کرد همکه سخن بیانند که چه میکوید و باید که
منکند و ای ای که شوال میکند و بگفتن ای ای که دشنه ای ای ای دستگونه هسته کو ایش ده هسته
نایش ده سیط ای ای زنکه ای ای خویش ما بیکر کردا نله برا کم هر چه ای ای ای ده همیشی کرد همیشی بیکر ده بیکر ده